فمنيسم و سياست

فاطمه متوليان

مقدمه

انديشه فمنيسم در واقع همان جنبش زنان است و ريشه هاى آن به دوران روشنگرى اروپا و بيدارى اين قاره از خواب قرون وسطايى مى رسد, اما ايده هاى انقلاب كبير فرانسه(1) زمينه ساز جدى و واقعى شكل گيرى نخستين نطفه هاى جنبش فمنيستى است; آنجا كه ايده حقوق بشر براى نخستين بار به شكل مدون و البته بيشتر در رابطه با حقوق مردان فرمول بندى شده بود. آنچه كه فرانسه در دهه 90 قرن هجدهم به صورت شركت فعال زنان در جنبش انقلابى و سپس تإسيس انجمن هاى سياسى ويژه زنان شاهد آن بوده, به مرور ريشه هاى خود را به سراسر اروپا گستراند.(2)

((جنبش آزادى زنان)) مهمترين روايت فمنيستى در جامعه معاصر غرب است. البته خود اين عنوان نيز نشان دهنده زمينه سياسى ظهور آن و كليدى براى درك بعضى از تفاوت هاى آن با اشكال پيشين فمنيسم است. فمنيست هاى اوليه از ((حقوق)) و ((برابرى)) زن سخن مى گفتند, اما در دهه 60 ميلادى ((ستم)) و ((آزادى)) در فعاليت هاى سياسى چپ نو,(3) كلماتى كليدى به شمار مى رفت. با افزايش جنبش هاى آزادى بخش; از قبيل جنبش آزادى بخش سپاهان, جهان سوم و..., فمنيسم جديد, به ناگزير عنوان ((جنبش آزادى بخش زنان)) را براى خود برگزيد كه اين تغيير نام بازتاب تحولى مهم در دورنماى سياسى فمنيسم معاصر, ايجاد كرد.(4)

تعريف فمنيسم

فمنيسم لغتى فرانسوى است كه به آنچه در قرن 19 در امريكا, تحت عنوان ((جنبش زنان)) معروف بود, اطلاق مى شد. جنبش زنان مجموعه متنوعى از گروه هايى بود كه هر يك به نحوى در ((پيش برد)) موقعيت زنان تلاش مى كردند.(5)

فرهنگ علوم سياسى فمنيسم را اين گونه معرفى مى كند:

((دفاع و جانبدارى از حقوق زنان و عقيده به برابرى زن و مرد در زمينه هاى فرهنگى, اجتماعى, اقتصادى, سياسى و مبارزه در راه وصول به اين برابرى.))(6)

از نظر تاريخى, در دهه 1980 ميلادى فمنيسم به عنوان يك لغت, معانى متفاوتى را پيدا كرد. در اين دوره حاميان نقش اجتماعى زنان كه از حقوق آنان به عنوان يك موجود مستقل نيز دفاع مى كردند ((فمنيست)) نام گرفتند. اما طى سال هاى گذشته با تحول در نقش هاى اجتماعى و فردى زنان, تحولاتى نيز در بيان و معرفى فمنيسم ايجاد شده است, تا اندازه اى كه نمى توان قالب واحدى را از اين تعاريف استخراج نمود. از جمله اين تعاريف عبارتند از:

ـ ((آرين ايچ)) نويسنده امريكايى معتقد است: فمنيسم از يك سو يك لقب پوچ و سبكسرانه به نظر مى رسد و از سوى ديگر به منزله نوعى اخلاق ـ روش شناسى و يا يك طريقه پيچيده تفكر و عمل درباره شرايط زندگى هاست.

ـ((كريس ونيرون)) جامعه شناس انگليسى, در بيان خود از فمنيسم آن را واژه اى سياسى معرفى مى كند كه در جهت تغيير روابط موجود قدرت ميان زن و مرد حركت مى كند.

ـ از ديد ((بل هوكس)) فمنيسم محصول يك تعهد سياسى ـ اقتصادى و اجتماعى است كه سعى دارد تسلط جنسى, سياسى و نژادى را نابود كرده و جامعه اى را بازسازى كند كه در آن رشد شخصى فرد به منافع امپرياليسم, توسعه طلبى اقتصادى و تمايلات مادى از جمعيت بستگى دارد .

با نگرشى دقيق به اين تعاريف, به اين نكته واقف خواهيم شد كه فمنيسم تنها يك رويكرد عملى يا اجتماعى واحد نيست و به همين دليل است كه امروزه فمنيسم به شاخه هاى متعددى از جمله ليبرال, ماركسيست, سوسيال, راديكال, روانكاو, و فرامدرن تقسيم مى شود.(7)

با اين بيان پس از گذرى كوتاه بر ديدگاه هاى فمنيستى به دنبال پاسخ به اين سوال هستيم كه آيا بين فمنيسم, انديشه سياسى, رويكرد سياسى و سياست, ارتباطى وجود دارد يا خير؟

ليبرال فمنيسم: فلسفه ليبرالى(8) با رشد سرمايه دارى ظهور كرد و با اعتقاد به تساوى ذاتى انسان ها, خواستار دموكراسى و آزادىهاى سياسى شد. اين نوع تفكر, شرايط زندگى را براى زنان و مردان دچار تغييراتى كرد كه زن بورژوا(9) عليه سلطنت سنتى مردان در خانه به پاخاست همانطور كه مردان ساختار سياسى موجود را رد كردند .

از اين رو در سال 1700 مرى آستل اين سوال ها را مطرح مى كند:

((اگر حاكميت مطلق در يك كشور ضرورى نيست, پس چرا در خانواده لازم است؟ و اگر در خانواده ضرورى است, چرا در كشور نباشد؟ اگر همه انسان ها آزاد به دنيا مىآيند, پس چرا همه زنان بايد برده به دنيا بيايند و هستى آنها در شرايط بردگى كامل, تابع اراده نامعلوم و دلخواه مردان باشد؟))

ليبرال فمنيست هاـ در قرن هجدهم ـ براى اثبات برابرى حقوق زن و مرد تلاش زيادى كردند. در قرن نوزدهم خواستار برابرى حقوق زنان تحت لواى قانون شدند و سرانجام در قرن بيستم, خواهان انجام اصلاحات گوناگون اجتماعى جهت تضمين و امكانات برابر براى زنان شدند.(10)

همانطور كه در ابتدا ذكر شد, اين نحوه نگرش, پايه هاى تفكر خود را بر اساس تساوى انسان ها(مردان و زنان) استوار كرده است. اين نحوه تفكر سعى كرد تا سايه اصلى خود را بر قوانين و حقوق بيفكند تا در نتيجه آن و در سايه قوانين, موارد تبعيض نسبت به زنان كاهش يافته و زنان نيز از حقوقى مشابه مردان برخوردار شوند. اين برخوردارى از حقوق و قوانين, اثرات عينى خود را در سطح جامعه كما بيش نشان داد كه در نتيجه آن زنان همانند مردان, واجد شرايط شناخته شده و در عرصه اشتغال, حرفه و... به فرصت هاى برابر همانند مردان دست يافتند.

در اين بخش از فمنيسم, مى توان ليبراليسم را پايه اصلى معرفى نمود, به لحاظ آن كه ليبراليسم در قرون 16 و 17 كه به ليبراليسم كلاسيك شهرت دارد, دو نوع آزادى را براى هر فرد قائل است: آزادى مثبت و آزادى منفى. در آزادى مثبت انسان صاحب امتياز شد و در آزادى منفى به نفى هر گونه سلطه مى پردازد كه البته بايستى به شكل منفى تحقق يابد; يعنى فرد ابتدا بايد از سلطه حاكم رها شود و يا از يك موجود و تابع به موجود مستقل تبديل گردد و در مرحله بعدى است كه اجازه, حق تعيين سرنوشت مى يابد.(11)

به عبارت ديگر مى توان گفت: فمنيسم ليبرال زاييده شرايطى است كه بر جامعه حاكم است, همانطور كه در سخنان مرى آستل آمده است. سايه افكندن ليبراليسم بر جامعه و نفى سلطه حاكم در تعامل بين مردم و حاكم در نهايت به زندگى فردى, شخصى و خانوادگى افراد آن جامعه تسرى يافته و در نهايت اين ندا سر برآورده است كه:

اولا: انسان ها با يكديگر برابر بوده و هيچ جنبه برترى بر يكديگر ندارد;

ثانيا: نفى سلطه و امتيازى به نام آزادى بر اساس اصول ليبراليسم براى انسان ها پذيرفته مى شود;

ثالثا: در نتيجه, اين امتياز براى زنان نيز پذيرفته مى شود.

و اين نتيجه يكى از پايه هاى اساسى شكل گيرى فمنيسم ليبرال است. در واقع مى توان گفت: ليبراليسم نحوه نگرش انسان ها به پديده ها و معرفت او را نسبت به جهان هستى تغيير مى دهد كه اين تغيير لاجرم نيمى از قشر موجود در جامعه ـ زنان ـ را در بر خواهد گرفت.

پى نوشت ها

1.سال 1789 ميلادى. 2.شباهنگ, ملاحظاتى پيرامون جنبش فمنيسم, بولتن فمنيسم.

3.چپ نوLeft) New ) جنبشى با گرايش هاى نئوماركسيستى, سنديكاليستى, آنارشيستى, اگزيستانسياليستى كه عمدتا در مراكز دانشگاهى متمركز است و در انگلستان از سال 1956 توسط گروه روشنفكرانى كه گرد مجله بررسى چپ نو جمع شده بودند, آغاز شد و در امريكا در اواخر دهه 1950 ضمن مباحث آزاد سياسى ((درباره تبعيض نژادى, جنگ ويتنام, مجتمع نظامى ـ صنعتى كه در دانشگاه كاليفرنياى بركلن برگزار مى شد, ظهور كرد و در فرانسه با الهام از فلسفه سارتر جريان يافت. دامنه جنبش چپ نو در دهه 1960 بالا گرفت و با حوادث ماه مه 1968 به اوج خود رسيد. چپ نو به خلاف چپ كهن (سوسياليسم, كمونيسم, ماركسيسم)) فاقد نظم, رهبرى و هدف هاى مشخص است و تإكيدش بيشتر به اعتراض, اقدام مستقيم, اصلاح طلبى, فرد گرايى و آزادى است و ضمن به مبارزه طلبيدن نظم اقتصادى, اجتماعى و سياسى مستقر, خواستار جامعه اى با اين مشخصات است: (دموكراسى مبتنى بر مشاركت, سازماندهى جامعه از طريق ايجاد بازارهاى كوچك, مالكيت عمومى بر كليه صنايع بزرگ, كاهش توليد كالاهاى غير ضرورى, برقرارى ازدواج بر مبناى انتخاب آزاد و تعليم و تربيت كودكان درون كانونهاى زندگى اشتراكى . 4.آليسون, جك ; چهار تلقى از فمنيسم. مجله زنان, شماره 28.

5.همان.

6. آقا بخشى, على ; فرهنگ علوم سياسى, ص 123.

7.مطيع, ناهيد ; فمنيسم در ايران, در جستجوى يك رهيافت بومى, مجله زنان, شماره 40.

8.ليبرال در اصل; يعنى كسى كه در دوره مبارزه بورژوازى صنعتى عليه اشرافيت فئودالى, در جناح معتدل بورژوازى قرار داشت و طرفدار آزادى از قيد و بندهاى اقتصادى و اجتماعى عصر فئوداليسم, آزادى اقتصادى و آزادىهاى فردى بود. اكنون معمولا به كسى ليبرال مى گويند كه از نظر اقتصادى, موافق عدم دخالت يا كاهش نظارت دولت در فعاليت هاى اقتصادى و به بيان ديگر, طرفدار اقتصاد اجتماعى مبتنى بر بازار و محدود كردن قدرت انحصارات اقتصادى است و از نظر سياسى موافق حكومت پارلمانى و آزادىهاى فردى است.

9.بورژوا يا بورژوازى: اين واژه در اصل و در فرانسه به طبقه ى متوسط سوداگر و كاسبكار و يا شهر نشينانى كه بر ملاك دارايى از حقوق سياسى برخوردار بودند, اطلاق مى شد و در اصطلاح ماركسيستى به معناى سرمايه داران, سوداگران, كاسبكاران و دارندگان مشاغل آزاد است.

10.آليسون, جك ; چهار تلقى از فمنيسم, ترجمه: س, اميرى, مجله زنان, ش 28.

11.آيزايا برلين; چهار مقاله درباب آزادى; ترجمه: محمد على موحد;(انتشارات خوارزمى, تهران, 1368), ص 237.